

<p> روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب‌امتیاز: سازمان صداوسیماى جمهوری اسلامی‌ایران ■ مدیر مسؤؤل: مهدى عرفاتى </p>		<p> حديث روز: امام باقر(ع): دعا‌قضا را بر بى‌کرداند، گر چه حتمى و قطعى شده‌باشد. </p>
<p> واحه: عاشقان‌کشتگان معشوق‌اند هر که زنده‌است در خطر باشد </p>		<p> اوقات شرعى: اذان ظهر: ۱۳/۱۰ اذان مغرب: ۲۰/۴۴ اذان صبح (فردا): ۴/۱۶ طلوع خورشيد(فردا): ۵/۵۹ غروب آفتاب: ۲/۲۱ نیمه‌شب شرعى: ۰۰/۱۹ </p>
<p> وضعيت آب و هواى امروز </p>		<p> تهران ۳۸ / ۲۶ اردبيل ۲۴ / ۱۱ اهواز ۴۸ / ۳۵ بوشهر ۳۸ / ۳۱ رشت ۲۹ / ۲۳ زاهدان ۴۰ / ۲۵ مشهد ۳۶ / ۲۵ كرمان ۳۹ / ۲۵ </p>
<p> حکمت ۲۷: ب‌ا در خود بساز چندان که با تو بسازد. </p>		<p> نهیج‌الغله </p>

مقطع حساس کنونی حکیم جالب و پرتوی آموزه‌های ناجالب

در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، یکی از کشورهای بلوک شرق کمونیسم، مشغول بازسازی بنیان‌های خود بود، مردی که دستش به دهانش می‌رسید از پنجره خانه‌اش به خیابان نگاه کرد و در گوشه خیابان مردی را مشاهده کرد که دستش به دهانش نمی‌رسید و تا کم‌در داخل سطل بزرگ زباله خم شده بود تا غذایی، چیزی پیدا کند. مردی که دستش به دهانش می‌رسید با خود گفت: چه خوب است که من دستم به دهنم می‌رسد. وی سپس پرده را کشید. مردی که دستش به دهانش نمی‌رسید پس از آنکه غذای نیم‌خورده‌ای پیدا کرد از سطل زباله بیرون آمد و به پارک رفت و روی چمن‌ها مشغول خوردن قضای نیم‌خورده شد. در این لحظه مرد معلولی که هردوپایش را از دست داده بود با عصا از کنارش گذشت. مردی که دستش به دهانش نمی‌رسید با خود گفت: چه خوب است که چهارستون بدنم سالم است و روی پای خود راه می‌روم و باقی غذایش را خورد. چند چهارراه جلوتر، آمبولانسی که حاوی بیمار جوان‌آزمیرکشان از مقابل مرد معلول گذشت. مرد معلول با خود گفت: چه خوب است که کارم به بیمارستان نکشیده‌است و به ادامه‌راه پرداخت. آمبولانس وارد بیمارستان شد. پرستاران بیمار را روی برانکاره منتقل کردند و برانکاره را به سمت اتاق عمل بردند. در این لحظه بیمار جوان‌آزمیرکشان را مشاهده کرد که کارکنان بیمارستان به سمت سردخانه می‌برند و با خود گفت: چه خوب که هنوز زنده‌ام. در این لحظه حکیمی که در بخش پرژودرمانی بیمارستان شاغل بود به سمت دوربین آمد و در دوربین نگاه کرد و گفت: این آدم‌ها هیچ کدام یکدیگر را نمی‌شناختند. پس طبیعی بود که این مرد بیمار نداند جنازه‌ای که دید جنازه مردی است که دستش به دهانش می‌رسید. بلی. او دقایقی بعد از آنکه پرده را کشید دچار سکنه قلبی شد و درگذشت. حکیم سپس از آنجا که تحت سیطره پرتوی آموزه‌های کمونیستی بود از این داستان نتیجه قابل استفاده‌ای نگرفت و چیزی نیفزود و خاموش شد.

شاپا: ۳۶۳۷۰-ISSN۱۷۳۵۰۰
پایگاه اطلاع رسانی:
www.jamejamonline.ir
www.jamejamdaily.ir
پست الکترونیکی:
info@jamejamdaily.ir

سه‌شنبه ۲۲ تیر ۱۴۰۰ | ۲۱ ذی‌الحجه ۱۴۴۲ | صفحه ۲۰ | شماره ۵۹۸۶ | استان تهران و البرز ۲۵۰۰ تومان - دیگر استان‌ها ۱۵۰۰ تومان | Tuesday - July 13, 2021

<p> حديث روز: امام باقر(ع): دعا‌قضا را بر بى‌کرداند، گر چه حتمى و قطعى شده‌باشد. </p>	<p> واحه: عاشقان‌کشتگان معشوق‌اند هر که زنده‌است در خطر باشد </p>
<p> اوقات شرعى: اذان ظهر: ۱۳/۱۰ اذان مغرب: ۲۰/۴۴ اذان صبح (فردا): ۴/۱۶ طلوع خورشيد(فردا): ۵/۵۹ غروب آفتاب: ۲/۲۱ نیمه‌شب شرعى: ۰۰/۱۹ </p>	<p> وضعيت آب و هواى امروز </p>

گفت‌وگو با احمد ساعتچیان، بازیگر تئاتر در سالروز درگذشت زنده‌یاد سمندریان کاشف هنر واقعی بود

در سالروز درگذشت استاد حمید سمندریان با احمد ساعتچیان، یکی از شاگردان نزدیک به او هم‌صحبت شدم تا برآیمان از مردی بگوید که هنرمندانه کار و زندگی کرد

۹۰ سال گذشت، چقدر زود، هر جور حساب و کتاب می‌کنی که باورت بشود ۹۰ سال گذشت اما باز هم شک می‌کنی و دوباره حساب می‌کنی. ۹۰ سال گذشت از روزی که خبر رسید استاد سمندریان از دنیا رفته و ولولهای بر پا شد و شاگردانش به سوگ نشستند و حامد بهداد رفت وسط عزاداری و انگشتانش را گذاشت در دهانش و شروع کرد به سوت زدن، چند روز بعد درباره این رفتار عجیبش گفت استاد عاشق زندگی بود و نباید به شیوه معمول برای او سوگواری کرد و استاد برای همیشه زنده است و... (نقل به مضمون) اما واقعا ۹۰ سال گذشت از روزی که یکی از تاثیرگذارترین کارگردانان و مدرسان تئاتر از دنیا رفت. سرطان کبد خیلی زود در وجود او تار پیچید و تا خودش و خانواده و دوستان و شاگردانش به خودشان بیایند استاد خانه‌نشین شد و بعد از مدتی از دنیا رفت.

مردی که هنرمندانه زندگی، کار و تدریس می‌کرد و در سال‌های بعد از فوتش این جمله را ثابت کرد که سمندریان و نسل او دیگر تکرار نخواهند شد.

سالنی که به نام خودش بود روی صحنه برود اما بیماری مجالش نداد. خانم هما روستا و اطرافیان استاد برای روحیه دادن به ایشان پیشنهاد کردند یک بار دیگر نمایش بازی استریند برگ را روی صحنه ببرد که بازیگرانش من بودم. آقای کیانیان و خانم روستا. آن زمان من

عکس: ایسنا

بودم و همه شب دیده بر هم نیسته و مصحف عزیز بر کنار گرفته و طایفه‌ای گرد ما خفته. پدر را گفتم: از اینان یکی سر بر نمی‌دارد که دوگانه‌ای بگزارد. چنان خواب غفلت برده‌اند که گویی نخفته‌اند که مرده‌اند. گفت: جان پدر! تو نیز اگر بخفتی به از آن که در پوستین خلق افتی! نظراتان درباره مقایسه این دو پاراگراف چیست؟ خالق یکی اش من روزنامه‌نگار بوده‌ام و خالق دیگری سعیدی سخندان. مصالح در دست هر دوی ما نیز کلمه بود. کلمه‌هایی از همین زبان فارسی. اینجاست که آدم به قابلیت خالق شدن انسان فکر می‌کند و این که انسان تا کجا می‌تواند بالا برود و به خالق یکتای عالم نزدیک شود. برای خلق هر چیزی در این دنیا آدم باید خودش را به خالق یکتای عالم نزدیک‌تر کند که مخلوقش مقبول‌تر باشد. یکی دیگر از مخلوقات اعجاب‌انگیز انسان نیز همین سازها هستند. همین آلات بی‌جانی که از چوب و فلز و چیزهای بی‌جان دیگر ساخته شده‌اند اما وقتی با دست یک هنرمند ساخته می‌شوند و در دست هنرمند دیگری قرار می‌گیرند می‌توانند کاری کنند که از عهده هیچ جنینده‌ای برنیایند.

ساخت سازهای سنتی ایرانی نیز آداب خودش را دارد. شکل سنتی‌اش این است که سازنده ساز خودش برود دنبال چوب مرغوب و روی چوب‌ها دست بکشد و از هر کدام که بیشتر حس گرفت بیرون بکشدش و بیاورد کارگاه. بعد هم در یک کارگاه رموز که اجسام بی‌جان را در آن به جانداران روح بخش تبدیل می‌کنند، آن چوب‌ها را برتارشد و شکل بدهد و از روح هنرش در آن بدمد تا جان بگیرد و برود در دست یک هنرمند دیگر که جان بخش و روح‌نواز شنوندگان شود. خصلت خالق بودن این مخلوق زمینی، خصلت عجیبی است.

اجسام روح‌بخش

علی‌رئوف روزنامه‌نگار

سر دریوارید، بنشینید و مباحثه‌شان را مثل یک مسابقه ورزشی تماشا کنید و وقتی بعد از ساعت‌ها هیچ چیزی از بحث دست‌گیرتان نشد دوباره بیاپید اینجا بنشینید پای صحبت‌های من تا برایتان از رابطه خالق و مخلوق بنویسم. بحثی که همیشه در فلسفه اسلامی داغ است. بحث مخلوق و در عین حال خالق بودن انسان است. این که انسان مخلوق یک وجود عالی است که خدا باشد، ولی می‌تواند در عین حال خودش هم خالق باشد و چیزها را خلق کند. چیزهایی که خلق‌شان از عهده دیگر مخلوقات خارج است.

مثلا همین پاراگراف بالا را که من برایتان نوشته‌ام یک بار دیگر بخوانید و به کلمه‌هایش دقت کنید. من کلمات را کنار هم چیده‌ام و یک متن خلق کرده‌ام که مفهومی را به شما منتقل می‌کند. حالا پاراگراف پایین را با دقت بخوانید: یاد دارم در ایام طفولیت متعبد بودمی و شب خیز و مولع زهد و پرهیز. شبی در خدمت پدر رحمت...! علیه‌نشسته

سالخورده به من گفت آن خشونت پنهانی که در درونت داری به اجرا اضافه کن و جالب اینجاست من معمولا آدم آرامی هستم و معمولا خشونتی را بروز نمی‌دهم اما او مانند یک روان‌شناس این حس را در درون من کشف کرده بود. استاد کشف درونیات بود و این بی‌نظیر است.

شاگردان واقعی و شاگردانما



به ساعتچیان می‌گویم، برخی از بازیگران با تاکید می‌گویند شاگرد استاد سمندریان بوده‌اند. این شاگرد بودن چه حسی دارد که همه به آن افتخار می‌کنند؟ می‌گوید: استاد سمندریان سال‌های زیادی استاد دانشگاه بودند و کارگردان تئاتر و آموزشگاه بازیگری هم داشتند. بنابراین افرادی که مقطعی یا دوره‌ای طولانی شاگرد او بودند تعدادشان خیلی زیاد است. از زنده‌یاد کشاورز بگیر تا مرحوم پرویز پورحسینی و آقای سعید پورصمیمی تا جوان‌ترهایی که الان هم در سینما، تلویزیون و تئاتر فعالند اما به نظر بیشتر کسانی که به شاگردی استاد پز می‌دهند بیشتر از اسم او برای خودشان کسب اعتبار می‌کنند. شاگردان واقعی سمندریان آنهایی هستند که ادامه‌دهنده منش اخلاقی و راه و رسم او در کارند. اگر همه آنها ادعای شاگردی سمندریان را دارند پس آثانی که در نمایش‌های بی‌معنی و سبک و بی‌محتوا بازی می‌کنند و ابتداء را در تئاتر روز به روز بیشتر می‌کنند، چه کسانی هستند؟ درباره استاد، مقدس‌سازی نمی‌کنم، چون خودش از تقدس‌سازی فراری بود. اما می‌گویم او شریف بود و برای تئاتر خوب و با محتوا و مدرن خیلی زحمت کشید اما آنچه امروز می‌بینیم با ایده‌آل‌ها و روش او فاصله زیادی دارد (البته با آمدن کرونا تئاتر تقریبا تعطیل شده و گفته‌هایم نقد اوضاع تئاتر قبل کروناست).

آن رستوران دوست‌داشتنی

در سال‌های اولیه پیروزی انقلاب که تئاتر تقریبا تعطیل شده بود، آقای سمندریان یک رستوران راه‌اندازی کرد. خانم روستا و مادرش غذا می‌پختند و بازیگرانی مانند مرحوم آقاو، محمد حفاظی و حمید لبخنده در این رستوران کار می‌کردند. خودش هم صندوقدار بود بعد که تئاتر دوباره رونق گرفت، این رستوران هم تعطیل شد. آن زمان همان‌هایی که به ظاهر دوست و علاقه‌مند به استاد بودند، پشت سرش می‌گفتند: رفت دنبال کار اصلی‌اش...! او چه به تئاتر! همیشه همین بوده و هست. در دنیاى فرهنگ و هنر جلوى رویت یک چیز می‌گویند و پشت سرت حرف دیگری می‌زنند. این کار درباره کاربلدها و حرفه‌ای هم بیشتر اتفاق می‌افتد. اما گذشت زمان واقعیت را ثابت کرده و حقیقت آدم‌ها را نشان می‌دهد.

با آقای شهاب حسینی در نمایش ملاقات همکاری می‌کردم که در فرهنگسرای نیاوران آن را روی صحنه می‌بردیم چون برای این نمایش قرارداد داشتم، نمی‌توانستم برای تمرین استریند برگ بروم اما آقای کیانیان و خانم روستا برای بالا بردن روحیه آقای سمندریان در خانه‌گاهی تمرین می‌کردند اما همه می‌دانستیم دیگر او نخواهد توانست، این کار را روی صحنه ببرد.

عالی بودن اجرا، برایش اصل بود

ساعتچیان درباره منش اخلاقی و روش کار زنده‌یاد سمندریان می‌گوید: تئاتر و این که نمایش به بهترین شکل ممکن روی صحنه برود و همه عالی ظاهر شوند، اولویت زندگی‌اش بود. همیشه به‌ما می‌گفت اگر می‌خواهید از من چیزی یاد بگیرید باید مثل کنه به من بچسبید و مدام بپرسید تا آموخته‌هایم را در اختیار شما بگذارم. برخی می‌گویند، استاد سمندریان مستبد بود و سر بازیگران داد و فریاد می‌کرد. بله! هر زمان که لازم بود، مستبد می‌شد و سر ما فریاد هم می‌زد. باورش این بود که برای ارائه کار خوب باید همه چیز سرچایش بوده و نظم و انضباط برقرار باشد. هر چیزی که نظم و بهتر شدن کار را به هم می‌ریخت، فریاد او را هم بلند می‌کرد. با همه اینها بسیار مهربان بود. امکان نداشت مثلا سر بازیگری یکی از عوامل داد بزند یا تند صحبت کند و در زمان تمرین یا بعد از اجرا از او دلجویی نکند. همان روز با آن فرد صحبت می‌کرد و از دل او بیرون می‌آورد و قضیه را خاتمه می‌داد.

کاشف درونیات

انگار دره‌بین دستش بود و درون هر بازیگری را که برای کار انتخاب می‌کرد، می‌دید و استعدادها و احساس‌های پنهان او را کشف می‌کرد و در اجرا از آن استفاده می‌کرد. برای همین بازیگران در نمایش‌های آقای سمندریان بخشی از وجود خود را به نمایش می‌گذاشتند که برای همه تا‌رگی داشت. یادم هست در زمان اجرای نمایش استریند برگ به طنز خاص کیانیان بی‌بره که در معاشرت‌ها از آن استفاده می‌کرد. به او گفتم همین طنز را به اجرایت اضافه کن و همین‌شد که بازی آقای کیانیان و نقش عالی شد. یاد زمان تمرین نمایش ملاقات با بانوی



عکس‌ها: ایسنا